

بھلا سہا

توربین
ہیکنگ ہربان



ہوپا
Hoopa

تورفین اسکاتلندی های ضایع

نویسنده: دیوید مک فیل
تصویرگر: ریچارد مورگان

مترجم: عذرا جوزدانی

هوپا
Hoopa

Thorfinn and the Rotten Scots.
Text © 2016 David MacPhail.
Illustrations © 2016 by Floris Books.
First published in 2016 by Floris Books.
All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیادر چهارچوب قانون
بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز
انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن
قرارداد از ناشر آن Floris Books خریداری کرده‌است.

«کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، دیوید مک‌فیل،
و ناشر آن، فلوریس بوکز، برای چاپ این کتاب به
زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه‌گرفته
و بابت انتشار آن، سهم نویسنده را که صاحب واقعی
کتاب است پرداخت کرده‌است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان
فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه
و رضایت دیوید مک‌فیل این کار را کرده‌است.



تورفین

وایکینگ هربان

تورفین
و اسکاتلندی‌های ضایع

نویسنده: دیوید مک‌فیل
تصویرگر: ریچارد مورگان
مترجم: عذرا جوزدانی
ویراستار: ر. لاجوردی
مدیرهنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: بهار یونس‌زاده
ناظر چاپ: سینا برازوان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه برداز اندیشه
چاپ اول: ۱۳۹۷
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۳۵-۱
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۴۹-۸

سرشناسه: مک‌فیل، دیوید
عنوان و نام پدیدآور: تورفین و اسکاتلندی‌های ضایع / نویسنده
دیوید مک‌فیل؛ تصویرگر ریچارد مورگان؛ مترجم عذرا جوزدانی
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۳۸ ص: مصور (رنگی).
فروست: تورفین، وایکینگ مهریان ۳.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۳۵-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Thorfinn and the Rotten Scots.
یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های اسکاتلندی
Scottish fiction
شناسه افزوده: مورگان، ریچارد، ۱۹۶۶-م. تصویرگر
شناسه افزوده: Morgan, Richard
شناسه افزوده: جوزدانی، عذرا، ۱۳۴۷- مترجم
رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۶ ت ۱۴۷۳۹ تا ۱۴۷۴۱ تا ۱۴۷۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۱۴۹۶۳



هَر ولدِ جَمعه خُر دکن
رئیسِ ایندگار

تورفین
وایکینگ خیلی خیلی مهربان



اریک گوش گوشت کوبی

ولدا



اَسْوالد
داناک ایندگار

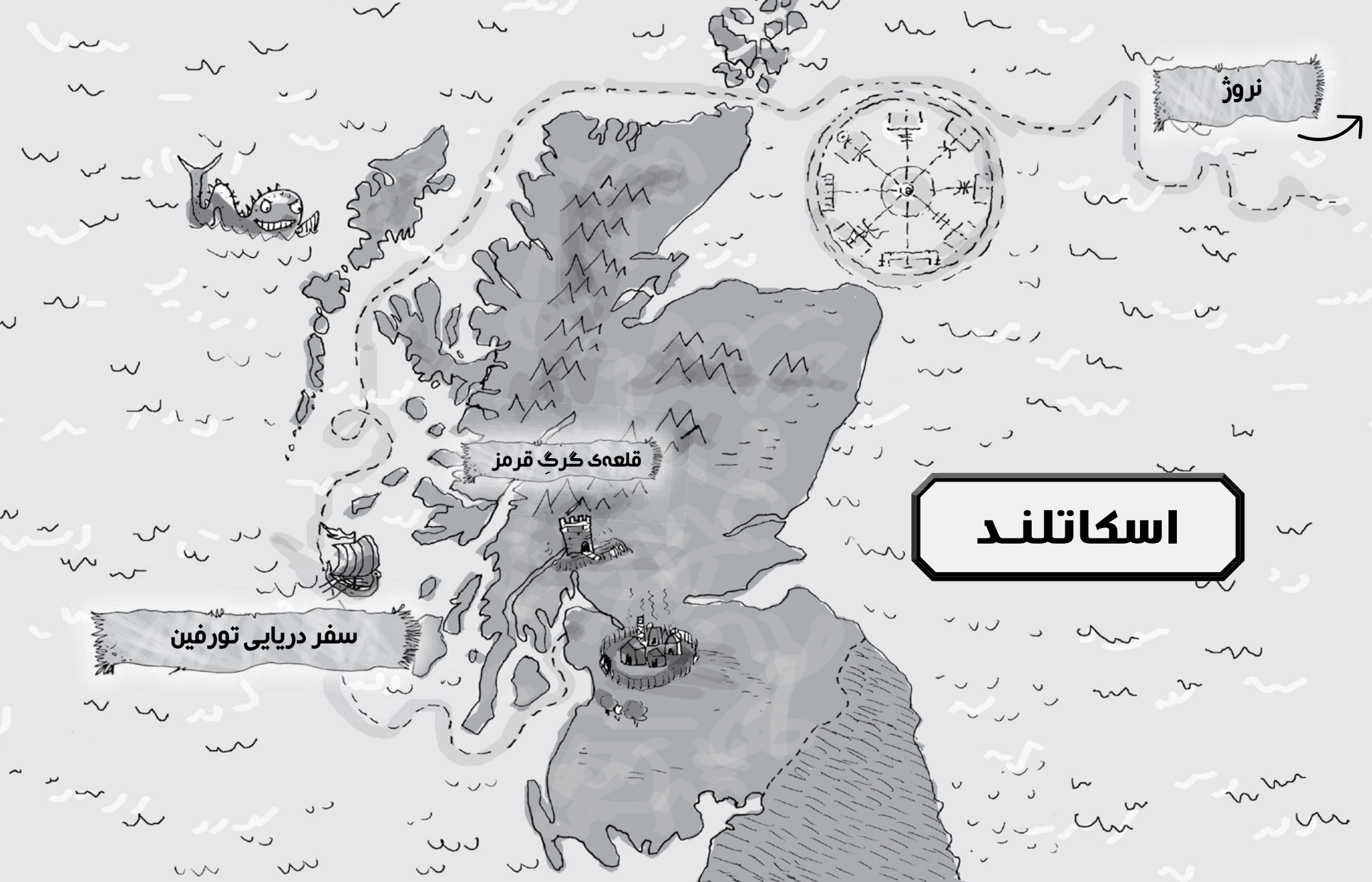


وینکی



اَلَف پسر اریک
گوش گوشت کوبی

رانلد مکرانلد



نروژ

قلعه گرگ قرمز

سفر دریایی تورفین

اسکاتلند

قلعه‌ی گرگ قرمز



فصل اول

دوره‌ای تاریک در تاریخ اسکاتلند بود. دوره‌ای که مردهایش همه گنده و پشمالو بودند، همین‌طور زن‌هایش و همه از وایکینگ‌ها می‌ترسیدند.

اسکاتلند سرزمینی بود که ارتفاعاتش به زمین‌های پست می‌رسید، کوه‌ها و جنگل‌ها به تپه‌های هموار منتهی می‌شد و مزارع و شهرهای زیادی داشت؛ شهرهایی ثروتمند، شهرهایی که وایکینگ‌ها عاشق غارت کردنشان بودند.

روزی، یک پسر وایکینگ از لابه‌لای دارودرختِ جنگلی تاریک بیرون آمد، یک کبوتر خال‌خالی هم روی شانه‌اش نشسته بود. پسرک راه افتاد طرفِ دروازه‌ی نزدیک‌ترین شهر.



نگهبان‌هایی که اسلحه‌به‌دست روی دیوارها ایستاده بودند، فریاد زدند: «کی اونجاست؟»
خنده‌ی قشنگی روی صورت پسرک نشست. کلاهخودش را از سر برداشت و به آن‌ها سلام کرد: «روز خوش، آقایون عزیز! از دیدنتون خیلی خوشوقتم. اسم من تورفین خیلی خیلی مهربونه و...» بعد دست کشید روی سر پرنده‌اش: «... و این هم کبوترم، پرسی. ما از طرف وایکینگ‌ها اومدیم اینجا.»



در همان لحظه، بقیه‌ی وایکینگ‌های مهاجم توی جنگل منتظر بودند.

یا بهتر بگوییم، خیلی منتظر بودند...
ایریک گوش‌گوش کوبی داد زد: «آه! پس این پسره کدوم گوری رفته؟»

ایریک ریش پُروپیمانی داشت، صورتش مثل یک شلغم

ل‌ت‌وپار شده بود و یک چشم هم بیشتر نداشت.
«همیشه گند می‌زنی به جنگ‌هامون، نمی‌زنی؟»
هروولد جمجمه‌خُردکن این را گفت. ریش‌هایش بلند و انبوه‌تر از ریش‌های ایریک بود و این خودش خوب نشان می‌داد چه کسی رئیس است.
ایریک غُر زد: «نباید پسر تو رو برای رسوندن پیغام می‌فرستادیم، پسرت و پرنده‌ی احمقش.»
آلف، پسر ایریک هم در تأیید حرف پدرش غُر غُر کرد:
«امکان نداره کارش رو درست انجام بده.»
صورت آلف هم مثل یک سیب‌زمینی بود که فشارش داده و لِهش کرده باشند.
«ما باید مثل وایکینگ‌ها رفتار کنیم!»
و مثل وایکینگ‌ها رفتار کردن یعنی باید سرِ طرف را با یک تبر بزرگ قطع می‌کردند.
وایکینگ‌ها فریاد زدند: «گوش کنین! گوش کنین!»

یکی داد زد: «البته به جز رفیق من، سون کله خُرد کن که اهل دهکده‌ی بغلی‌مونه.»

یکی دیگر گفت: «آره، راست می‌گه. و یورگار، چوپان گوزن‌ها که خیلی بانمکه.»

«و یورن که گُشتی‌ش حرف نداره.»

آلاف داد زد: «بسه دیگه... پس چرا کاری نمی‌کنیم؟»

همه موافق بودند: «آره، راست می‌گه، یک کاری کنیم!»

آلاف که حالا زبانش باز شده بود، گفت: «تورفین آدم کم‌رُوییه! هر جا می‌ره با مردم اونجا دوست می‌شه، در حالی که ما وایکینگ‌ها از دوستی متنفریم!»

همه فریاد زدند: «آره!»

آلاف از درختی همان نزدیکی، بالا رفت تا همه او را ببینند و فریاد زد: «مرگ بر دوستی! دوست می‌خواهیم چه کار؟ ما دشمن می‌خواهیم، نه دوست! مرگ بر همه‌ی دوست‌ها!»

آره!



اَریک دوباره گفت: «شاید هم داره باهاشون کلمه‌بازی می‌کنه!»
اَلَف داد زد: «خوب، پس منتظر چی هستیم؟»
وایکینگ‌ها می‌خواستند شمشیرهایشان را از غلاف بکشند
که هَرولد داد زد:

«خفه شین!»

بعد شمشیرش را کشید و درختی در
همان نزدیکی را دونیم کرد. درخت
روی زمین افتاد و همه حساب
کارشان را کردند.
هَرولد گفت: «یک ساعت
دیگه به تورفین فرصت می‌دیم.
اگه برنگشت، حمله می‌کنیم.
روشن شد؟»



اَسوالد که دانای دهکده و دوست تورفین بود، حرفشان را
قطع کرد و گفت: «هیسسس! ساکت باشین!» اَسوالد با صدایی
شبیه صدای یک گوسفند مُبتلا به آسم، گفت: «شاید دلیلی
داره که تورفین هنوز برنگشته.»

ولدا هم شروع کرد حرف‌زدن: «آره!»

ولدا دوست تورفین بود. دختر کوچولویی با یک
کلاهخود بزرگ و تبری بزرگ‌تر. دخترها اجازه نداشتند
با مردها و پسرها به سفر دریایی بروند، اما ولدا ثابت
کرده بود که یکی از بهترین پرتاب‌کنندگان تبر دهکده
است. ولدا گفت: «فراموش نکنین که تورفین بارها
زندگی‌تون رو نجات داده. اگه به‌خاطر تورفین نبود، الان
بیشترتون خوراک گوزن‌ها شده بودین!»

اَریک گوش‌گوش کوبی داد زد: «پسره‌ی بی‌مصرف، حتماً
الان داره با اسکاتلندی‌ها کلوچه می‌پزه!»
اَلَف گفت: «شاید هم داره باهاشون چای می‌خوره!»



یک ساعت بعد، موقع غروب، گروهی بزرگ از وایکینگ‌های مسلح از جنگل بیرون زدند تا به شهر حمله کنند. آن‌ها فریاد می‌زدند:

«همه‌شون رو بکشین!»

«آزشون گوشتِ چرخ کرده درست کنین!»

«برِ گِرشون کنین!»

«باهاشون سوسیس درست کنین!»

«خُردوخمیرشون کنین!»

«وای! شکمم داره قاروقور می‌کنه!»

«چی می‌گین؟ من کی از گرسنگی حرف زدم؟!»

هرولد داد زد: «خفه شین، سگ‌های بی‌مصرف! بیاین به این نازنازی‌های شهرنشین، یک خُرده از خشم وایکینگی مون رو نشون بدیم!»

فصل دوم

«حمله!»

وایکینگ‌ها فریاد کشیدند و هجوم بردند طرفِ شهر. اما وقتی به شهر رسیدند، سر جایشان می‌خکوب شدند، دروازه باز بود و هیچ کس در خیابان‌ها نبود. اریک گوش گوشت کوبی گفت: «پس کجان؟» گروه وایکینگ‌ها وسط خیابان اصلی ایستاده بودند و مانده بودند چه کار کنند که ناگهان از میدان اصلی شهر، صدای رقص و آواز و موسیقی شنیدند. دري با سروصدا باز شد. هرولد و مردانش شمشیر کشیدند تا حمله کنند، اما فقط پیرزنی با یک بچه از خانه بیرون آمد.

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کِرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر